

حافظ موسوی

مادیان سیاہ



۱۲
 ۶۲
 ۵۲
 ۷۲
 ۶۲

فهرست

۲۵
 ۲۵
 ۶۵
 ۷
 ۱۰
 ۱۲
 ۱۵
 ۱۷
 ۱۹
 ۲۱
 ۲۳
 ۲۵
 ۲۷
 ۲۹
 ۳۱
 ۳۳
 ۳۵
 ۳۸

(...)
 اما...
 او می گوید
 هراس
 فراموشی
 سرانجام...
 فال
 سدره المنتهی ۱
 ستمگری تو
 داستان غیر معمولی مردی معمولی
 کروکی
 سه شنبه بود
 چهاربار...
 از آن جا
 از رنگ های مرگ

وقت درون	۴۱
زمان چگونه	۴۳
سیبی پر از سبذ	۴۵
روستای من	۴۷
برای همین است که	۴۹
هندوستان	۵۱
استعاره در بزرگراه همت ۱	۵۴
استعاره در بزرگراه همت ۲	۵۶
من از سکوت	۵۸
کو؟ کو؟	۶۰
آیا دوباره ...	۶۲
انتظار	۶۴
از نام‌های ...	۶۵
عبث	۶۷
ناخن بر شقیقه‌ی ماه	۶۹
وضع حمل	۷۱
سایه‌ها	۷۲
طرح	۷۴
ورودی یا خروجی؟	۷۵
ظهور	۷۶
سفرنامه	۷۷
(...)	۷۸
(...)	۷۹
اعتراف	۸۰

(...)

تو مفهوم زمان بودی
مفهوم معکوس زمان
و همچون آینه‌ای در برابرم ایستادی

ساعت‌ها در تو خیره شدم
و جریان سرکشانه‌ی توفان‌ها را دیدم
که چگونه رام می‌شدند

من هرگز سفری دور و دراز نداشتم
باغ‌ها و گلستان‌ها در من بود
شهرها، کافه‌ها، قمارخانه‌ها، عشرتکده‌ها

معبدهایی کهنسال در من بود
با قدیسانی که در حسرت گناه می سوختند

من آتن را فتح کرده بودم
و بر تمامی پرسش‌ها فائق آمده بودم

تا کستان‌ها در من بود
و خمره خمره رستگاری
که به مهمانانم می بخشیدم

الاهه گانی زیبا
شبانه روز دور و برم بودند
تا نوسروده‌هایم را
تقریرشان کنم

جنگجویان، خطیبان، فیلسوفان، کاهنان
بر من رشک می‌ورزیدند
و از جادوی کلامم مدهوش می‌شدند

تو

سرنوشت بودی
و من ناگهان خود را در زورقی طلایی یافتم
وامانده در توفانی که کشتی‌ها را در خود می‌بلعید

تو

سرنوشت بودی
و در جزیره‌ای ناشناخته پیدایم کردی

اکنون، زمان
در ساعتی که منم
خواب رفته است

الاهه گان را از خود رانده‌ام
فیلسوفان را با پرسش‌هایی بی‌هوده سرگرم کرده‌ام
به خطیبان چانه‌هایی بخشیده‌ام که تا ابد می‌جنبند
جنگجویان را به مرخصی دوران احتیاط فرستاده‌ام
و کاهنان را گفته‌ام که دندان اسب‌ها را شماره کنند

با این همه
هنوز حیرانم
و ناباورانه
پشت آینه‌ها را می‌کاوم

پاییز ۹۰